مجلهٔ فکاهی

ملانصرالدین ۷۵



سال هفتم - شماره سوم

فکاهیِ ملانصرالدین، ارگانِ خبرگزاری فکاهیِ ملانصرالدین
www.mollanasroddin-magazine.ir

این نشریه‌ای تک نفره است. یعنی همهٔ کارهای آن، اعم از نوشته و کارتون و کاریکاتور و ساخت رویه‌های نخست و پایانی و ایندیزاین، همه به دستِ حیدر سهیلی اصفهانی به انجام می‌رسد.





















دو کلوم حرف حِیز

به قلم شلغم آقا، جناب مستطاب سردبیر

داشتم با خودم فکر می‌کردم.
یعنـی مؤدبانـه بگـم، داشـتم بـا انگشـتم، محتویـات سـوراخی را گولـه می‌کـردم پـرت می‌کـردم بیـرون کـه یهوکـی فکـری بـه سـرم زد:
این که
دانشـمندا آدم‌هـای گشـادی بـودن، چـون هـر کاری کـردن عصـر بـوده، نـه صبـح، مثـلا روشـنگری را عصـرا انجـام مـی‌دادن، یـا بـرق را ادیسـون عصـر اختـراع کـرد. ایـن شـد کـه مـا حـالا عصـر روشـنگری داریـم یـا عصـر بـرق و الکتریسـته.
امـا عرفـا و شـاعرها که از صبـح سـعادت دم می‌زدن، معلومـه کـه معمـولا از صبـح بیدار می‌شـدن.
البتـه عـرق خورهـا راه بهتـری پیـدا کـردن و اون ایـن کـه تـا صبـح بیـدار بمونـن تـا «سـحرخواب» بشـن.
چـون ایـن شـعر کـه «صبـح اسـت سـاقیا قدحـی پـر شـراب کـن» نشـون مـی‌ده کـه بعضی‌هاشـون صبحـا کوفتـی مـی‌زدن تـوو رگ..!
اوف! چقده فکر کردم!

اما واستا ببینم!
یعنی این شعر را عرق‌خورها گفتن؟
ایـن جـوری باشـه، یـه بحـث جـدی پیـش مـی‌آد که عـرق خورهـا شـاعر بـودن، یـا شـاعرها عـرق خور؟
عمـرا عـرق خورهـا شـاعر باشـن. اون هـا فقـط عـرق می‌خـورن، امـا برعکـسش چطـور؟ یعنـی شـاعرها عـرق خـور بـودن؟ مثـلا حافـظ هـر چـی خـورده بسـته بـه نـاف خـدا و تـا حـالا نـه خـدا آیـه‌ای فرسـتاده تـا حافـظ را رسـوا کنـه و نـه خـود حافـظ زنـده اس، تـا بدیمـش دسـت گشـت ارشـاد، بـه ضـرب دگنـک، از زیـر زبونـش بکشـن بیـرون، یـا اگـه حـرف نـزد، از همـون اول مسـت پاتیـل بدیمـش دسـت گشـت ارشـاد.
اون هـم بـه پلیـس بگـه: «هـوع! جونـی آبـی نفتیـت کـو؟ سـبز می‌بینمـت...»
تـازه اگـه ادعـا کنـه کـه مسـت عبـادت بـوده، بـوی اون کوفتـی را کـه نمی‌تونـه منکـر بشـه کـه...
اما اگه حافظ را شلاق زدن، چی؟



دیگـه نمی‌تونسـت بگـه «در نمـازم خـم ابـروی تـو بـا یـاد آمـد، حالتـی رفـت کـه محـراب بـه فریـاد آمـد»... همـه می‌گفتـن بـرو ببینیـم بابـا فریـادت مـال شـلاقی بـود کـه زرت و زرت زدن رو کمـرت و تـو هـم هـی جیـغ کشـیدی.
امـا عوضـش ذات الهـی از ایـن همـه نسـبت‌های نـاروا خـلاص می‌شـد؛ «خـم ابـروی خـدا؟!»
طفلـک علمـای اون زمـان هـر چـی جیـغ مـی‌زدن کـه یـارو کافـره، هـی مـا می‌گفتیـم خفـه شـین پدرسـوخته‌ها، حافـظ این‌هـا را واسـه خـدا می گفتـه .
خـب راسـت می‌گفتـن بدبخت‌هـا! ایـن چـه جـور عبادتیـه وختـی ور مـی‌داره زیـر ابـروی خـدا را ور مـی‌داره؟
هر چی خدا هیچی نمی‌گه!
همچین!
حـالا بایـد علمـا بشـینن و فتـوا بـدن کـه وختـی یکی می‌گـه خـدا خـم ابـرو داره، یـارو کافـره یـا قدیـس؟
سـعدی کـه عمـرا عـرق خـور باشـه، چـون همـه‌اش تـوو دربـار ول می‌گشـته و اگـه عـرق می‌خـورده و وسـط شـعرش یـه «مـادرت خـان کـرم بـود و بـداد از پـس و پیـش» حوالـهٔ شـاه اون زمـان می‌کـرد، حـالا مـا خیابـون سـعدی نداشـتیم. یـا اگـه داشـتیم اسـمش یـه چیـز دیگـه بـود، مثـلا یحیـی سـنوار..!
پس، باید یک نظریهٔ بینابین بدیم:
کل عـرق خورهـا عمـرا شـاعر باشـن، چـون همـه‌اش مسـت و پاتیـل بـودن و نمی‌تونسـتن شـعر بگـن و بعـدش بگـن بـرای خـدا گفتیـم.
اون‌هـا فقـط کوفتـی را مـی‌زدن تـوو رگ و بعـد فـوش ۱۸+ مـی‌دادن اون هـم در حـوزهٔ خـوار و مـادر ملـت، یـا هـر کسـی دم تیغشـون بیـاد.
کسـی کـه کوفتـی می‌زنـه تـوو رگ و بعـد شـعر می‌گـه و بعـد می‌گـه واسـه خـدا گفتـم، کیـه؟
خب معلومه! شاعر جماعت..!
مثـل همیـن حافـظ خودمـون... یـا مثـلا... مثـلا... همیـن خیـام... عـاره خیـام حتمـا عـرق خـور بـوده، امـا بـاز هـم نمی‌شـه گیـر داد. البتـه گاهـی می‌خـورده، چـون اگـه همیشـه می‌خـورده، مـا الان یـه تقویـم عـرق خـوری داشـتیم و همـه چیـز خـر تـوو خـر می‌شـد. مثـلا اسـفند، مـاه اول بـود و فروردیـن مـاه شیشـم. پـس معمـولا حواسـش جمـع بـوده تـا کار کنـه، اقـلا پـول عرقـش دربیـاد.
مفتی که به آدم عرق نمی‌دن.
خیـام یـه ویژگـی دیگـه هـم داشـت. چـون دانشـمند بـود، عـرق هـم گاهـی می‌خـورد و عمـرا اهـل عبـادت و ایـن جـور شـامورتی بازی‌هـا، حتمـا عصرهـا بیـدار می‌شـد. پـس خیـام هـم بایـد از همون‌هـا باشـه کـه کلـی عصـر ردیـف کـردن از نـوع عصـر روشـنگری و عصـر بـرق و کامپیوتـر و کوفـت و زهرمـار... مثـلا عصـر تقویـم جلالـی... بـه هـر حـال، دانشـمند بـوده و ایـن جماعـت، عصـرا بیـدار می‌شـدن و هـر چـی می‌دیـدن، اون روز عصـر را بـه نـام همـون چیـزی کـه می‌دیـدن می‌ذاشـتن.
اون نظریهٔ بینابین چی شد؟
ها..!
عرق‌خورهـا عمـرا شـاعر باشـن، امـا شـاعرها بعضـا عرق‌خـورن.
حـالا مشـکل بزرگـی پیـش مـی‌آد: «کـی صبـح بیـدار می‌شـد و کـی تـا صبـح بیـدار می‌مونـد؟»
گفتیـم عرق‌خورهـا تـا صبـح بیـدار می‌مونـدن و بـه جـای سـحرخیز بـودن، سـحرخواب می‌شـدن. امـا شـاعرها سـحرخیز بـودن.
خـب پـس کـی می‌گفتـه «صبـح اسـت سـاقیا قدحـی پـر شـراب کـن؟» آخـه کـی شـکم خالـی، کوفتـی کوفـت می‌کنـه؟
اینـو کسـی می‌گـه کـه قبلـش یـه شـیش لیـک زده تـوو رگ و حـالا دنبـال باقیـش می‌گـرده.
عجب گرفتاری شدیما..!
معضلی شد!
پـس جهنـم و ضـرر می‌بـاس قبـول کنیـم کـه بعضـی از شـاعرها بـه جـای سـحرخیز بـودن، سـحرخواب بـودن.
پس تکلیف عبادت چی می‌شه؟
ای داد بی‌داد..!
تـازه می‌فهمـم چرا اجـداد مـا موضـوع «کوفتـی تـوو رگ زنـی» یـا همـون شُـرب خمـر را یـه جـورای زیـر سـبیلی بـه عبـادت ربـط دادن.
ای پدرسوخته‌ها..!



شرمنده! یکی می‌باس بمیره!

در پی درخواست‌های متعدد شهروندان برای برقراری امنیت، نهاد «ناجا-لاجا-باجا» با صدور بیانیه‌ای تاکید کرد: قبل از مرگ اقلا یک دستگاه شهروند امکان رسیدگی نیست.

به گزارش خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین، این نهاد در این بیانیه تاکید کرد: «روش کار «ناجالاجاباجا» این است که اولا گزارش کشته شدن یک نفر به این نهاد می‌رسد، سپس تبلیغات شروع می‌شود و در جریان آن، ریاست محترم نهاد با صدور بیانیه‌ای بابت کشته شدن این شخص، تبریک و تسلیت عرض می‌کند و آن گاه، رسیدگی خواهد شد.»

این نهاد دربارهٔ نحوهٔ رسیدگی گفت: «نیروهای جان بر کف نهاد ناجالاجاباجا، بلافاصله شرخرها را پیدا می‌کنند و با دادن وعدهٔ شتیل به آن‌ها فرمان جستجو را صادر می‌کنند و آن سربازان بی‌ننه-بابا، سه سوت همکاران خود را یافته و تحویل عدالت می‌دهند.»

شایان گفتن است که ستاد شرخرهای پایتخت، با صدور بیانیه‌ای تاکید کرد: «اقلا از سال ۱۳۹۱ هنوز شتیل‌های خود را دریافت نکرده‌اند و در صورت ادامهٔ این وضع به کنفدراسیون شرخرهای جهانی شکایت خواهند کرد.»

حمل «کوفتی» ممنوع

بر و بچ قوهٔ قضائیه اعلام کردند با توجه به نزدیکی مواسم سفر به خارجهٔ «عشق و حالیه» از حمل هر گونه کوفتی‌جات اعم از کشیدنی، مکیدنی و نوشیدنی، اکیدا خودداری فرمایید.

به گزارش خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین، این مسیول قوه قضائیه که اتفاقا اسمش را هم گفت، ما حال نکردیم منعکس کنیم (چیه داداس گردنمون کلفته، نمی‌خوایم معرفی کنیم) اعلام کرد: «عزیزان، عجقا! اون جا می‌رین حواستون باشه ایران نیست ها... بکشی، بخوری بری بشینی پشت فرمون وسط پایتخت ویراژ بری، آخرش هم هیچی به هیچی! تازه اگه گرفتنت با چند تا تراول حل بشه. اون جا اگه رفتی و گرفتنت، چوب می‌کنن... لا اله الا الله..! بیا توو خصوصی بهت بگیم چی کارت می‌کنن.»

این مسیول اعلام کرد: «فقط ۱۵۰ راس از این عزیزان را از عراق تحویل گرفتیم که خدا شاهده واسه مصرف خودشون، کشیدنی و مکیدنی برده بودن. لامصبا پونزده سال آزگار زندون واسشون بریده بودن که ما شکر خدا تحویلشون گرفتیم که همین جا در آغوش گرم خانواده به حفسشون ادامه بدن.»

همتی یخته استیضاح شد

وزیر اقتصاد را سوار پاندولی کرده‌اند که به سوی استیضاح می‌رود و برمی‌گردد و حالا یخته استیضاحش می‌کنند به امید این که بعدا یخته بیشتر استیضاحش کنند.

به گزارش خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین، وزیر اقتصاد مملکت قرار است «یخته» استیضاح شود، چون در شرایط فعلی مملکت یک استیضاح کامل براش زیاده و ممکنه اقتصاد کشور رو دل کنه.

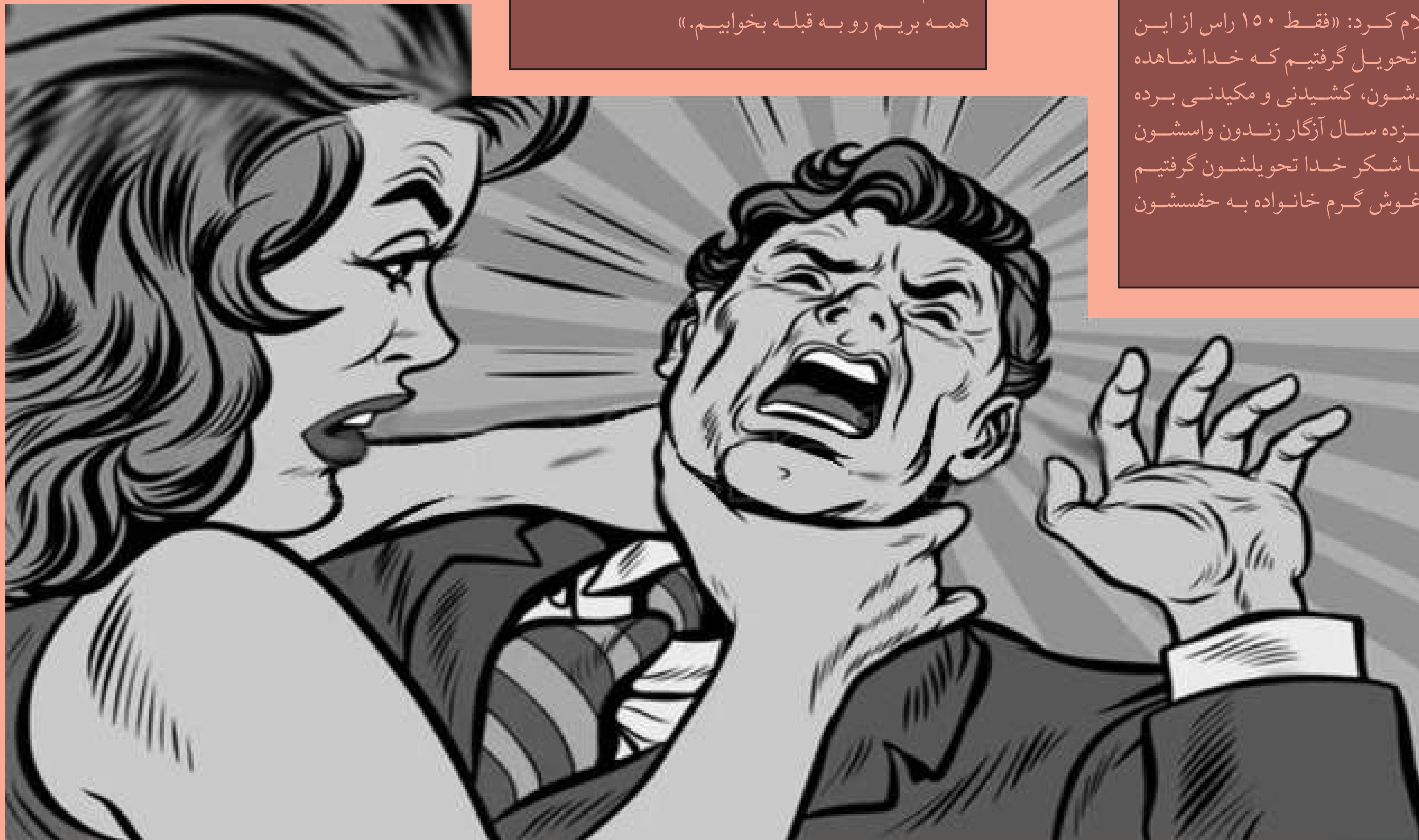
یکی از کارشناسان در این باره گفت: «ببین! نمی‌باس کامل استیضاحش کنن، چون هنوز که مملکت نیافتاده توو دره که؟ افتاده؟ نوچ! الان می‌باس بش کارت زرد بدن، خب! تا بعدا کارتش گل بهی بشه و بعدش هم کارت نارنجی... همین جور تا چهار سالش تموم بشه. بعدش، مردم دیوونه بشن برن به جلیلی رای بدن و کلا همه بریم رو به قبله بخوابیم.»

فیدان: ایران تو بدی!

وزیر امور خارجهٔ ترکیه، در گفتگو با شبکهٔ الجزیره گفت: «ایران تو بدی! بدی! بدی!» سخنگوی وزارت امور خارجهٔ ایران هم جواب داد: «خودتی!»

به گزارش خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین، هاکان فیدان بعد از جوگیر شدن در گفتگو با شبکهٔ الجزیره، رسما اعلام کرد: «ایران بده! یعنی خعلی بده! اصن از همون اولش بد بوده. ما هی نصیحتش کردیم که دیگه بد نباشه، اما باز هم بد شده و دوباره بدتر شده. حالا هم نصیحتش می‌کنیم که دیگه بد نباشه.»

سخنگوی وزارت امور خارجهٔ ایران پاسخ داد: «خودتی!»







گفتگو با دکتر الاغ خرنژاد

دکتر الاغ خرنژاد، دستمایه‌ای است که لحن انتقادی بسیار تلخی دارد. از یک سو، نگاهی گزنده، به «ملایان مکتب نرفته‌ای» دارد که در کسوت کارشناس حوزه‌های مختلف، در هر زمینه‌ای اظهارنظر می‌کنند و رادیو و تلویزیون را پر کرده‌اند و از سوی دیگر «اشرف مخلوقات بودن» انسان را به سخره می‌گیرد. انسانی که بازیچهٔ افکار و عقاید مختلف است و به راحتی فریب می‌خورد. دکتر الاغ خرنژاد، موجود فرزانه و متفکری است که تنها گناهش الاغ بودن است. هرچند بهتر از خیلی از آدم‌ها می‌فهمد.

– دکتر! چه نشسته‌ای..؟

• چی شده بازم؟ لابد می‌خوای بگی که یونجه گرون شده، توو بازار اصلا نیست. مشکل نهاده‌های دامی داریم... من یونجه نگیرم مصاحبه نمی‌دم.

– ای بابا..! استاد یونجهٔ شما حی و حاضر و تر و تازه، تحویل لجستیک طویله شده.

• خب حالا چه نشسته‌ام؟ شما آدم‌ها معمولا یا نشسته‌این یا کپیده‌اید. ما که همیشه سراپا ایستاده‌ایم. حتی اگر این مسخره بازی بیست سال هم طول بکشد، ما ایستاده‌ایم.

– دکتر متلک نندازا! یه دفعه می‌گی از طویله اطلاعات می‌ترسی، یه دفعه متلک می‌ندازی که پنگوئن توو قطب بشنوه، شیرجه می‌ره توو اقیانوس...

• بنال مرغک بی‌دل، صافم کردی...

– غزه را قراره کاملا صاف کنن و از اول بسازن...

• خو این که خوبه!

– استاد صبر کنین! مردمش یعنی ساکنانش هم قراره بره اردن و مصر... البته ترامپ گفته که موقته و می‌خوان خیلی خوب بسازنش و بعد دوباره جمعیتش برمی‌گرده، اما معلومه داره دروغ می‌گه...

• عه! جدی داره دروغ می‌گه؟ خودت تنهایی بی‌کمک فهمیدی؟

– یعنی دروغ نمی‌گه؟

• دروغگویی ترامپ، یک صفت ثابت خانوادگیشه. معمولا دروغ می‌گه تا راست نگفته باشه.

– خب پس درست فهمیدم دیگه، یعنی داره جمعیت غزه را کمپلتا یعنی کامل جارو می‌کنه می‌ندازه بیرون.

• خیلی هم عالی! اتوبوس‌ها کی حرکت می‌کنه ؟

– کدوم اتوبوس‌ها؟

• اتوبوس‌های خط غزه مصر و غزه اردن؟

– مگه یکی- دو اتوبوسه استاد، بالای دو میلیون نفرن...

• عجب! خیال کردم، چند صد نفرن، می‌شه با اتوبوس بردشون. خب حالا کشتی می‌آد یا هواپیمای فرست کلاس؟ شنیدم این جماعت صهیونیست خعلی پولدارن.

– استاد گذاشتی منو سر کار..!

• بازم رفتی ناخونک به این یونجه‌ها زدی. هی داره هوشت زیاد می‌شه. غذای آدمیزاد اینقده عقل نمی‌آره.

– خعلی خب باشه، اینقده متلک نندازین. کجای کار رو اشتباه کردم.

• هیچ جا؟ غزه را قراره از جمعیت خالی کنن و بفرستن مصر و اردن.

– البته اونها قبول نکردن...

• خب پس قبول هم نکردن... حالا می‌خوان چی کار کنن؟ می‌فرستن قبرس؟

– نمی‌دونم منظورتون چیه؟ پاک گیج شدم.

• پسر جون، مگه خم رنگرزیه؟ یهوکی دو میلیون رو بار کنن ببرن یه جای دیگه؟

– خو این کار را مگه توو خود فلسطین در سال ۱۹۴۸ نکردن؟

• اولا بر خلاف تصورت، فقط نیمی از مردم فلسطین را آواره کردن و حالا بیشتر از ۲۰ درصد جمعیت فعلی اسرائیل فلسطینی هستن و در خانه‌های خودشان، یا کمی آن طرف‌تر از خانهٔ پدری زندگی می‌کنن. بقیه هم که در کرانهٔ باختری بودن، هنوز همون جا هستن. از اون تعداد که از خانه و کاشانه فراری داده شدن، هم بخش بزرگی از آن‌ها در همین غزه زندگی می‌کنن. غزه، مثل صحرای نقب جای بسیار کم جمعیتی بود، اما حالا یکی از پر جمعیت‌ترین نقاط دنیاست. این‌ها اغلب ساکنان شهرهای حیفا و یافا و قدس و مناطق دیگر هستند.

– یعنی کلا خبری نیست؟

• یعنی کلا فلسطین خم رنگرزی نیست. اره اس که در هر حال پاره می‌کنه..! قبلا پاره کرده، امروز پاره می‌کنه... فردا هم پاره می‌کنه. اگه راه حلی به این راحتی بود، این قرمساق‌ها، قرمساقی را از اجدادشون یاد گرفتن. برای انجام راه‌حل‌های راحت، اون گور به گور شده‌ها به اندازهٔ کافی قرمساق بودن که انجام بدن، عین خیالشون هم نباشه.

– پس راه‌حل راحت، یعنی سنگ بزرگ که علامت نزدنه.

• علامت نزدنه، اما بو گلابیا، زرتی باور کردن. مصر از یک طرف هول کرده، ملک عبدالله هم به دست و پا افتاده، رفت تا از ترامپ خواهش کنه، وسط کار اتصالی کرد و شروع کردن به «مورس» زدن. یعنی اگه کسی زبان مورس چشم‌های ملک عبدالله را بلد بود، کلی فحش ناموس داشت توو دلش به ترامپ و نتانیاهو و صد البته به بخت گندش می‌داد که اونو گرفتار این «اولاد الچموش» کرده.

– پس برای چی این قدر جدی شده؟

• می‌خوان تضمین محکم بگیرن تا حماس از نوار غزه خارج بشه.

– و اگه خارج نشه...

• می‌زنن! نامردا به چیزی پایبند نیستن که دوباره شروع می‌کنن به زدن تا بالاخره مردم غزه خودشون بیفتن به جون حماس...

– اما مردم غزه دست از حماس نمی‌کشن. این طور نیست؟

• از شبکه خبر شنیدی؟

– نه خب! می‌بینم حماس نرفته بیرون، هنو..!

• نه داداش از این خبرها نیست. همین حالاش هم محبوبیت زیادی نداره. هر آن ممکنه مردم ضدش تظاهرات راه بندازن. این کلک احتمالا می‌گیره.

– خب ببینیم و تعریف کنیم. فعلا تا شمارهٔ بعد خدانگهدار..!

• تا روزی دیگر و یونجه‌ای دیگر..!





گپ و گفت

عبود و جاسم

– موگوم جاسم، ای همتی کِنه؟
• کا باز رفتی سر این موبایل ننه مرده؟
– پ کوجا برُم؟
• برو سر جاموسا، همی جور توو شط ولن...
– من برم سراغ جاموسا، تا تو بگیری تخت بخوابی و بعد به شیخ مشعل بگی حواست به جاموسا بود، ها؟ به خدا به شیخ می‌گُم که همه‌اش خوابی...
• لااله إلا الله ما کی خوابیدیم، عجب گرفتاری شدیم با این بچهٔ نفهم، حالا چی از جون همتی می‌خوای، سر ظهریه؟
– هیچی گفته سیستوم مالیات و یارانه رو باید به هم وصل کنیم؟ یعنی چی؟ می‌خوان از یارانه‌هامون مالیات بگیرن؟
• بده موبایلو ببینم... ای بر پیرت... آخه این دوزار یارانه چنه که می‌خوای مالیات بگیری؟ از آب هم می‌خوای کره بگیری؟
– نترس جاسم! گفته می‌خوام بدونوم که فقیر کِنه، یهوکی خدا نکرده ازش مالیات نگیروم، مشغول زمبه بشوم.
• ها جون ارواح شیکم عمه‌اش..! این‌ها اولش همین جوری می‌آن، بعد یخته یخته، از آب هم تاس کباب می‌گیرن، کره که سهله...
– چه جوری از آب تاس کباب می‌گیرن؟ خو یاد ما هم بده، این همه آب توو شطه....
• برو از جاموسا بپرس بهت می‌گن! یعنی بچه هر روز داری توو موبایل چیز می‌خونی هنوز چیزی به عقلت اضافه نشده؟ این مثله بچه، مثل! خواب از سرمون پرید. اون از ارزش این هم از طولش...
– عرض و طولش رو دیگه چی کار داری نه؟
• می‌خوام بخوابم، نمی‌ذاری، می‌گی می‌رُم به شیخ مشعل می‌گُم. وقتی هم بیدار می‌شُم، این قده چرت و پرت می‌گی... ای خدا، یعنی من جز صدای تو و این جاموسا، نباید صدای دیگه بشنفم؟
– خو بیا این صدای همتی بشنو، داره می‌گه مالیات و یارانه وصل بشه...
• از دست صدای همتی به صدای تو پناه می‌برُم، از دست صدای تو به صدای جاموسا...
– اصن بگیر بخواب بابا، کفر کردیم خبر برات خوندیم.



کارتون‌های وطنی





خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین
حیدر سهیلی اصفهانی

الحرية
الديموقراطية

13

sohaili cartoon©2025



نامهٔ‌های جنجالی



درگذشته سبک زیبایی بود که برای بررسی مواضع واقعی شخصیت‌ها و سیاستمداران کشورها به نقل از آنان نامه‌ای می‌نوشتند و به جای مواضع اتوکشیدهٔ آن‌ها منتشر می‌کردند. گاهی مردم عادی باور می‌کردند که فلان سیاستمدار، چنین نامه‌ای نوشته است و علت اصلی این باور عموم آن بود که مفاد نامه، به مواضع شناخته شدهٔ او بیشتر از سخنان شیک و فریبنده‌اش شباهت داشت.

گاهی هم نویسنده آماتور بود و به شدت تحت تاثیر تصور خودش از دیگران، محصولات بی‌ربط و ضعیفی می‌آفرید. نامهٔ چالی چاپلین به دخترش، نمونهٔ بارز این گونه آثار است که در اصل، در تهران و به دست یک ایرانی مسلمان نوشته شده بود و سبب شد خیلی‌ها خیال کنند که چاپلین مسلمان شده است.

من تا به حال ندیده‌ام که کسی این سبک را وارد طنز کرده باشد و اگر کسی باشد تعجبی نمی‌کنم، چون این سبک، زمینهٔ بسیار مناسبی برای طنز دارد.

در این هفته، بیایید با هم تصور کنیم که اگر دونالد ترامپ، رئیس‌جمهوری آمریکا، بخواهد برای همتای اوکراینی‌اش نامه‌ای بنویسد، چه خواهد نوشت؟

جالب است بدانید که این نامهٔ خیالی، فقط چند روز پیش از افتضاح بزرگ کاخ سفید در جریان دیدار ترامپ و زلنسکی نوشته شده است.

عزیز دل من، ولودیمیر بلند پرواز، چطوری بابایی!

شنیدم بد جور از دست من ناراحتی و گفتی که اصلا انتظار نداشتی من باهات این کار بکنم.

کدوم کار عزیز دلکم؟

سیاست یعنی معامله! قرار بود که ماجرای جنگ و تنش و قضایای مرتبطه، خیلی زود تمام شود و ما هم به سرمایه‌مون برسیم. ما که کارگاه چاپ پول اختصاصا برای جناب عالی و اوکراین کبیر نساخته بودیم. قرار بود پوزهٔ روسیه را به خاک بمالی و پوتین جلوت زانو بزنه و از تو طلب عفو کنه.

حالا این که عفو بکنی یا نکنی، تصمیم خودت بود، اما پسر خوب می‌بینم که سر زانوات خاکی‌اند. ببینم در تنهایی‌هات تمرین زانو زدن می‌کنی؟

به نظر من، امروز زانو بزنی بهتر از فرداست. از این پدر پیرت که دلش در حد یه بچهٔ هفت ساله کم سن و ساله این نصیحت را بشنو که زانو زدن امروز، بهتر از به خاک افتادن و کفش بوسیدن فرداست.

در هر صورت، شنیدم از دست من ناراحتی... ببینم من بهت گفتم خودت را با شاخ گاو درگیر کنی؟ هر کی بهت گفت، برو یقهٔ همون رو بچسب. اگه در دوران من بود که فقط بهت می‌گفتم: «هُش بچه! من با این قد و هیکلم وقتی با روس‌ها طرفم، مؤدب می‌شینم. تو واسشون رجز می‌خونی؟»

بذار یه وجه اشتراک خودم رو با تو برات بگم، شاید خوشت اومد؛ هر دو مون شومن هستیم. من و تو و حتی بی‌بی‌نتانیا... مدتیه که ارباب از شومن جماعت خوشش اومده و ما باید خوب مجلس رو گرم کنیم. جون تو نه سر پیازیم و نه ته پیاز.

من که خیر شکمم دونالد ترامپم، چهار سال اول، یه بچهٔ دبیرستانی در حد کوشنر را گذاشته بودن بپای من. یعنی مواظب کارهام باشه تا مبادا اشتپ کنم یا غلط زیادی... باز هم خدا خیرشون بده که این دفعه، یه عاقله مرد موفق در حد ایلان ماسک را گذاشتن که مواظبم باشه خر بازی نکنم. بپای تو کیه؟

پسر جون! خیال کردن تو خوب فیلم بازی می‌کنی؟ سیاست کلا فیلم بازی کردنه اگه خبر نداری. اگه فقط به فیلم بازی کردن بود که کلی ستاره توو هالیوود داریم که تو انگشت کوچیکهٔ اون‌ها هم نمی‌شی؛ میل گیبسون، راسل کراو، رابرت دنیرو... تصور کن یکی از این‌ها می‌شد رئیس‌جمهوری آمریکا... جان تو می‌ترکوندن. نمونه‌اش رونالد ریگان که هنوز مردم آمریکا به یادش آه می‌کشن.

صحبت فقط هنرپیشگی نیست، صحبت سرسپردگی در حد مرگه. وقتی بهت گفتم هر چی تا حالا تحویل گرفتی اَخ کن! مال همین سرسپردگیه... آره جونم! قرار نیست که ما همه‌اش پول بدیم. گفتی من حریفم، ارباب هم گفت: «بسم الله! ببینم چی کار می‌کنی.» حالا هم دیگه بسه، هر چی گرفتی برگردون و این جنگ کوفتی را تموم کن!

دیگه فایده نداره.

من هم مثل تو مامورم و معذور... دفعه قبل که دیدی، گوشم را گرفتن و انداختن بیرون. خیلی هم شلوغ کردم، اما تهش باید می‌رفتم. راستش خودم هم نمی‌دونم چطوری دوباره برگشتم؟

بهم گفتن همین که نیافتادی زندون کلاهت رو بنداز هوا.

بعدش یهوکی گفتن «لخت شو» برو توو میدون. به همین سادگی! جون تو خیال می‌کردم دارن شوخی می‌کنن. دیدم نه خیر! دارن راستشو می‌گن.

خعلی تعجب کردم، چون معمولا این‌ها راستشو نمی‌گن.

حالا خیر شکمم رئیس‌جمهوری آمریکام. با کلی دنگ و فنگ و شلوغ کاری. اومدی قرارداد را امضا کردی و معادن اوکراین را دو دسته تقدیم کردی، دوباره شدی بچهٔ خوب آدم. البته نصف معادن رفته واسه روسیه. چه می‌شه کرد؟

امیدوار بودیم با همین شلوغ بازی‌ها و ادا و اطواری که در می‌آوردی، کل معادن را صاحاب بشیم. خب نشد... از اولش هم زیاد امیدوار نبودم. با این حال، کاچی به از هیچیه. اگه نجنبیده بودیم اوکراین شده بود عضو اتحادیهٔ اورآسیا و بعد هم سر و کلهٔ چینی‌ها پیدا می‌شد و آخر کار شرکت تسلا که می‌گن مال ایلان ماسکه، باید بساطش را جمع می‌کرد. همین حالاش هم رقیب چینی بزرگی پیدا کرده که حسابی گرد و خاک راه انداخته.

با امضایی که انداختی زیر قرارداد تسلیم کل معادن اوکراین به آمریکا نشون دادی که عمرا نوکری به پای تو برسه. ارباب خیلی خوشش اومد.

ایرانی‌ها در اوج ضعفشون قرارداد مشابهی با بارون جولیوس دو رویتر بستن. اون موقع ایران حکم مردهٔ متحرک را داشت، اما یهو تبدیل به آتشفشان شد و قرارداد کذایی برای جلوگیری از انفجار، به سرعت جر داده شد، تا اوضاع آروم بشه.

این داستان را تازه از دیپلمات سابقمون در تهران شنیده‌ام.

خخخخخخخ

خوشم اومد که قرارداد مشابهی با اوکراین بستیم و «بانگ مرغی برنخاست» خخخخخخخ..!

به هر حال، دادم این نامه را برات بنویسن تا ناراحت نباشی. گاهی فاصلهٔ بین سیاست و روسپیگری فقط یک خط نازکه... البته از بابت این بی‌عصمتی نگران نباش!

مردم عادت کردن که به این کار بگن سیاست.

فعلا..!

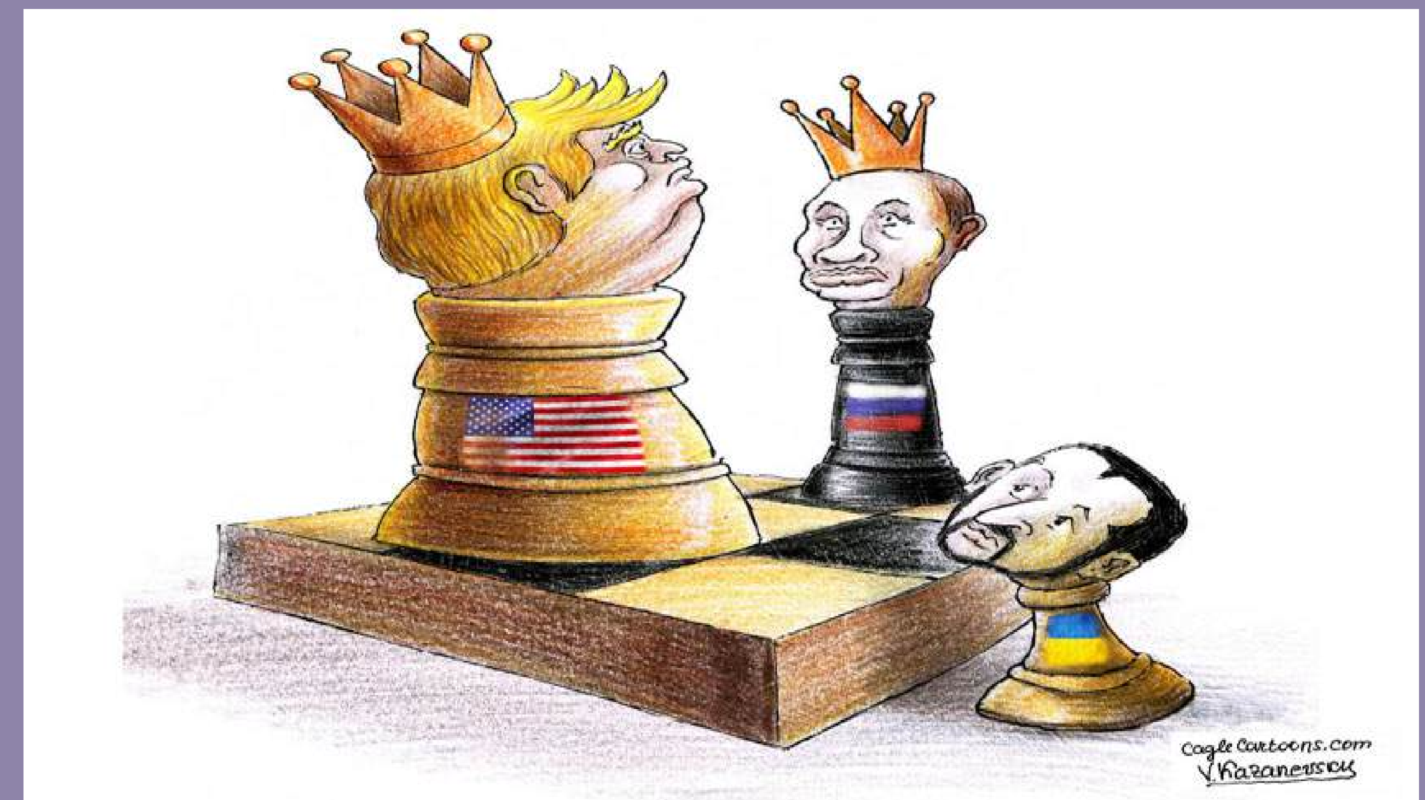
دونالد ترامپ

رئیس‌جمهوری آمریکا





کارتون های خارجی





کارتون های خارجی



زخاروا: ترامپ باید زلنسکی را کتک می‌زد

سخنگوی وزارت امور خارجهٔ روسیه در واکنش به دعوای رئیس جمهوری آمریکا با همتای اوکراینی گفت: «ترامپ چرا زلنسکی را کتک نزدی تا ما جیگرمون خنک بشه؟»

به گزارش خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین، در پی دعوای ترامپ با زلنسکی، پوتین و ترامپ، با هم قرار گذاشتن، دو تایی زلنسکی را بزنن. نشون به اون نشون که زخاروا از این که ترامپ زلنسکی را نزد، ابراز تاسف کرد.

شایان گفتن است، در جریان دیدار رئیس‌جمهوری اوکراین از کاخ سفید، همتای آمریکایی‌اش به او گفت: «آخه نکبت! تو چی داره که این همه زبونت درازه؟ تازه به ما هم گیر دادی؟ اگه ما نبودیم که همون اول ظرف دو، سه هفته، کل کشورت می‌رفت رو هوا و تو دست اون زن خوشگلتو می‌گرفتی و از ممکلت در می‌رفتی. پدر سوخته حالا به ما گیر می‌دی؟ یا با روسیه آشتی می‌کنی و کل اون معدن خوشگلاتو عوض بدهی می‌دی به ما، یا تو را می‌ندازیم جلوی پوتین تا زنده زنده تو رو بخوره!»

آخی دلم واسه‌ش سوخت. تا صب گریه می‌کرد.

اروپا: زورت به بچه رسیده؟

دولت‌های اروپایی دست جمعی، با ترامپ دعوا کردن که چرا با این طفل معصوم زلنسکی همچی کردی؟

به گزارش خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین، دولت‌های اروپایی هر کدام به نحوی از زلنسکی حمایت کردن:

مکرون رئیس‌جمهوری فرانسه گفت: «اصن هم این طور نیست که اوکراین تجاوز کرده باشه، تجاوز کار روسیه بوده، زلنسکی هم بچهٔ خوبیه.»

لهستان هم با صدور بیانیه‌ای گفت: «زلنسکی جون، اصن ناراحت نباش! اصن هم نمی‌خواد بترسی. عجقم تو تنها نیستی.»

نخست وزیر اسپانیا هم در شبکهٔ ایکس نوشت: «زلنسکی نیگا کن، ما درست پشتت واستادیم.»

بقیهٔ دولت‌های اروپایی هم یک ساعت شنی گذاشتن و قراره تا تموم شدن شن‌ها از زلنسکی حمایت کنن.

اوجالان: گی خوردم! گی خوردم! گی خوردم!

بیانیهٔ اوجالان برای کنار گذاشتن اسلحه و انحلال پ ک ک، با واکنش مبهوت کردها رو به رو شد. یعنی یه مدتیه اصن پلک نمی‌زنن.

به گزارش خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین، کردهای ترکیه و عده‌ای از اون‌ها که در عراق و سوریه هستن، فعلا همین جور مات و مبهوت موندن که حالا چی کار کنیم. یکی از کارنشناسان در این باره به خبرنگار ما گفت:

«می‌دونی چرا گیج موندن؟ واسه خاطر این که اولندش چند ساله این‌ها اصن با ترکیه نجنگیدن. خب؟ اسلحه هم اصن دستشون نیست که؟ گذاشتن توو انبار... بعدش هم حزب پ ک ک اگه خودش را منحل کنه، کلی کارمند و جیره خور از گشنگی می‌میرن. حتی ممکنه اصن برن جزو یه گروه دیگه. چون اصل موضوع واسه نونه. کردهای ترکیه می‌گن که اوجالان نشسته توو زندان عشق و حال، غذا مفتی و جا مفتی، به ما می‌گه همه چی رو منحل کنین، خودتون هم برین توو کار مبارزهٔ مدنی. خو مرد حسابی، خرج زن و بچهٔ ما را کی بده؟»

این هم خداییش حرفیه واسه خودش!

پاکستان: ای خدا چی کار کنیم از دست ایران

بعد از کتک کاری نیروهای پاکستانی و طالبان سر مرز با افغانستان، یکی از مسیولان پاکستانی تاکید کرد: «هر چی می‌کشیم از دست ایرانه.»

به گزارش خبرگزاری فکاهی ملانصرالدین، این مسیول که اصن اسمش قابل نبود که بنویسیم (یک اسم مسخره‌ای داشت، جون شما افت داشت منتشر کنیم) دربارهٔ علت چاقوکشی سر مرز پاکستان و افغانستان گفت: «همهٔ این مشکلات زیر سر ایرانه. ما امیدوار بودیم ایران در دفاع از حکومت قبلی افغانستان، با طالبان بجنگه، برعکس تازه باهاشون رفیق شدن و کلی تجارت و عشق و حال، ما شدیم سنگ رو یخ.»

خبرنگار ما پرسید: «حالا مشکل چیه؟ فقط اینه که ایران حاضر نشد با طالبان دعوا کنه؟»

مسیوله با اون اسم نکبتش گفت: «خو عآره دیگه! طالب‌ها حتما می‌باس جهاد کنن. وقتی ایرانی‌ها خودشون رو کنار کشیدن، این‌ها گفتن پس مجبوریم با شما جهاد کنیم. این علت اصلی چاقوکشی بین پاکستان و افغانستانه.»





خوشگل الحکایات

نفله شدیم، ناله شدیم از شر بخت نادون
می‌گن می‌باس چاره کنه کارها رو دست پنهون

این دست پنهون که می‌گن، کجا رفته قایم شده
اوضاع و حال و روز ما، چرا زیاد و کم شده
دلار و زر، مثل ویار ماده خر، جفتک دم به دم شده
می‌گن که راست و ریس می‌شه، کارها روون و آسون

نفله شدیم، ناله شدیم از شر بخت نادون
می‌گن می‌باس چاره کنه کارها رو دست پنهون

وزیر اقتصاد و این رئیس بانک مرکزی
به هر کی که بگه چرا، می‌گن زکی
اصن کی تصمیم می‌گیره، کیه به کی؟
جوابشون آب نمی‌شه، نون نمی‌شه برامون

نفله شدیم، ناله شدیم از شر بخت نادون
می‌گن می‌باس چاره کنه کارها رو دست پنهون



وای ز دست پنهون، بلا شده فراوون
مصیبت از بالا می‌آد، شر و شر از تو ناودون
راه کدوم، چاره چیه؟ مشکل گشای لاجون
مشکل گشای مملکت، طرح‌های بند تنبون

نفله شدیم، ناله شدیم از شر بخت نادون
می‌گن می‌باس چاره کنه کارها رو دست پنهون







اشعرالشعرای یخته دل
حیدر سهیلی اصفهانی (صخره)

Molla Nasroddin Satire Magazine 75

